

ترانه‌های سیت بیارم sit byārem برای دوات dowāt یا عروسی

در ادبیات و هنر و در بخش چامه و سروده های پارسی و یا بومی ما، بخشی مهم و کهن از آن، پشتوانه های فرهنگی و برگی برای شناسایی قومی و ایرانی بودن ما است که خود سهم ایرانیان در تمدن و فرهنگ جهانی و میراث پر بار و رنگین بشری است. از آن جا که چامه و چکامه یا شعر و سرود، زبان و قالبی ویژه برای دریافت حال و بیان احساس شادمانه و یا نوای غمبار مویه در آیین سوگواری و یا قصه حماسی بوده است. شاید ریشه و پیشینه این سروده ها و جلوه تاریخی آنها را بتوان از سروده های گوسانی «گوسانان» زمان اشکانیان تا اکنون، جستجو کرد. این شیوه کهن، تا سده های پس از هجوم تازیان و در ادبیات دین باوران ایرانی و اسلامی نیز به همان نام ادامه داشت و سپس تازیانه و تعریب شده آن «فهلویات» نامیده شد. گرچه هنوز هم نمونه هایی از آنان مانند «عاشیق» های آذربایجانی و «سرو» های لکی و یا گروه نوایان لر و یا دیگر قومهای ایرانی، به شیوه های گوناگون بیانی و اجرایی، وجود دارد. در بیشتر فرهنگها، از جمله در کشور و سرزمین ما ایران این سرودها و ترانه هستند. که هنوز با وجود همه دگرگونیهای رسانه، بر ذهن و زبان ها مانده اند. زیرا ضرباهنگ و موسیقی چامه و سرود و ترانه های بومی، بیشتر خاطر نواز و دلنشین و ماندنی بوده اند به ویژه اگر درونمایه داستانی هم داشته باشند.

از چامه های هزاره های پیشین نمونه های کمی در دست است، ولی از سده های پیشین، آثار بیشتری به صورت مدون و یا روایی و سینه به سینه، و یا در جنگها برجای مانده که اینک در بستر تاریخی خود هم سندی از گذشته و هم هر از گاهی رونق بخش فضای فرهنگی و هنری ما است. چامه ها و چکامه های زبان پارسی و یا سرودهای بومی نیز، با تصویرسازی و تعبیرهای زیبا، و ایهامهای تودار و دوپهلوی و یا تعقید، در بیانی ساده شکل گرفته اند، که این گنجینه از میراث سروده ها را، اگر چه کم و اندکند، ولی نمونه و نشانه هایی از دستمایه های فرهنگی و اندیشه ای ما است که جاودانه شده اند. گرچه ایرانیان تازی ماب و سپس تازیان، آن ها را فهلویات نام داده اند. نام و واژه این سروده ها، خود نشانی از هویت پهلویانه آنها است. مانند این چامه ها در زبان لکی. در بیان و وصف شب چشم به راه بودن :

نه من خو کردم، نه تافه آویان na men xow kerdem na tafey owyân

خووم مرگم بو تا بکم خوان xowem margem bu tâ bekam xowân

نه من خواب کردم، نه صدای آبشار و نه ناله آب خوابم مرگم با شد تا بخوابم

تنیا داری بیم، کبیه نی و پام بی گل گل تازارا، نیشتییه و سام بی

Tan yâ dârie bim keyani va pâm bi Gal gal nâzârânniŠteie va sâm bi

تنها درختی بودم، چشمه آبی در پام بود گروه گروه ناز آران «دختران» در سایه من بودند.

تلیفه ی تیژاو تاف در ونان میل بستیه چی مله میناد گردنان

Teli fey Tei z how tâfe dar vanân mil bastei či meile mina gar danân

شرابه های آبشار، در آبشار در بندان یخ بسته، مانند مینا

«شعر با لفهویه» و یا سروده ای به پهلوی، این چامه است با همان ضرباهنگ و وزن هجایی یک دوبیتی از سراینده و شاعری به نام فخرالدین لر از سال ۷۱۰ هجری قمری، در کتابی به نام الاسئله

والاجوبه رشیدی، یا تقریظات رشید الدین فضل الله همدانی، به جای مانده و به شماره عکسی ۲۸۷ در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است به نام «شعر بالفهلویه» نزدیک به این مضمون آمده :

کان و اوپان ، دوتا نین ذاتی زنانک اوپان وکان اژ همرو ذاتی

کانی و اوپان هم و او منشانی ذاتم کانی لا اوپان کانی

توضیح: کانی به معنای چشمه ، هنوز در زبان لکی چشمه را « کیه نی - keyani » می گویند.

« چشمه ها و آب ها دوتا نیستند میدانم، چشمه ها و آب ها همرو و همراه هستد ، میدانی »

« چشمه و آب ها باهم می نشینند دانم که چشمه با آب چشمه می شود. »

باری از سال ۱۳۳۹ خورشیدی که کار گردآوری آهنگها و ترانه های لری را آغاز کردم، یکی از آنها همین ترانه بوده و هست که از زمان کودکیم در آیین جشنهای عروسی در شهر و یا بعضی روستاها دیدم و شنیدم. و از آن زمان برای من جالب بود. همه زنان و دختران چامه ها و ترانه های آن را به خاطر داشتند. اما راویان آغازین و یا سرایندگان نخستین این ترانه ها را نیافتم. چه ، هر یک از تک چامه های این سرود و ترانه ، شاید به یک دوره و زمان مربوط نبوده بلکه در هر بیت و چامه، نشانه هایی از جمله از دوره نادر شاهی و یا کریم خان زند دیده می شود که به آن اشاره خواهد شد. در نتیجه، می توان نوا و آهنگ ترانه « سیت بیارم » را ، یکی از مقام های موسیقایی و یکی از ترانه های کهن و به یاد مانده از سده های پیشین دانست. فضای ذهنی چامه های این ترانه، زندگی ساده و بی پیرایه در گذشته را بیان می کند که هم برای هر کسی بار عاطفی آن پرمعنا و خاطره انگیز است و هم گویای شادیها و یا تنگناهای گذشتگان است. حتا گاه شرح اندازه و دوخت پیراهنهای عروس و داماد، و دیگر پوششهای زنانه است که برابر و روشها و کنشهای اجتماعی دوخته می شده است. در برخی از این واژه ها می توان مفاهیم دیگری که از گذشتگان به جای مانده است در کالبد شکافی چامه های این ترانه بن شناسی کرد. در لرستان بیشتر زنان و گاه مردان سروده های آن را می دانند و به دلیل تکرار، در حافظه و ذهن و زبان خود داشته و به آیندگان منتقل نموده که هنوز هم این کار دارد.

ماهیبیت آهنگ در مقام ماهور لری و شش ضربی است که برگشت آهنگ ، پاسخ بیت ها و چامه های آن است که گاه دوباره خوانی شده و به نام « سر بیت » تکرار می شود.

(سیت بیارم). سی، یعنی برای ، (ت) ضمیر مفرد دوم شخص یعنی برایت، بیارم . چون این جمله در بسیاری از بیتهای آن آمده است و تکرار شده است ، از این رو به (سیت بیارم) مشهور و ماندنی شده است. برای مردم لرستان ، مانند دیگر مردمان، یکی از نخستین آرزوها به خانه بخت فرستادن فرزندان است به ویژه در روستاها در جهت پیوند با دیگر خانواده ها و زایش و گسترش روابط است و نیز لذت بردن و در پیوند دو همراه و همسر در کام بخشی و کام گیری، پیوند زنا شویی است .

مانند این مقام موسیقایی در میان ایل پاپی ، با تغییر در کششهای آزاد آن ، تکرار می شود که به علت هم مرزی با لرهای بختیاری، و تحت تاثیر همسایگی، در نوای موسیقایی آن نیز تغییر کمی حاصل شده است و به نام **هی وله** heyvela مشهور است . در میان طایفه های بختیاری **ای گل** می گویند. درنهاوند نیز همین ترانه عروسی را مانند دیگر جاهای لرستان با تغییر کمی نیز می خوانند. > در دزفول نیز به دلیل همسایگی و آمیزش با لرهای هر دو سوی شوشتر و دزفول، متن ترانه ها به زبان بومی و با کمی دگر گونی آوایی است ولی از نظر ابقایی ، تفاوتی ندارند.

زمینه و ترکیب جمله ها و واژه ها، که به دلیل همگانی بودن آرزوهای بیان شده در بندهای این ترانه و شادیانه ها و دل سپاریهای به انجام آنها و بسیاری دیگر از این دست، همسانند. واژه ها نیز گاه نام و نشان مکان و یا شخص و رفتار و منش هایی است ، که تا این زمان مانده و نگهداری شده اند.

در نخستین تک چامه که همیشه سرآغاز ترانه خوانی و برگردان « ترجیع » ترانه نیز هست، نوید آوردن یک چارک و یا یک چهارم از یک من یا ده سیرگوشت بره یا یک چهارم لاشه یک بره به نام پیشکشی عنوان گردیده و به عروس نوید آن داده شده است. در برابر این ره آورد، خواسته شده است که

به دوش داماد، تفنگی با بستهای نقره ای بیاندازند. واژه تفنگ در این چامه، نشان از زمانی نزدیک به سالهایی است که بعضی از کسانی که دولت‌مند بودند تفنگ سر پرهم داشته اند. البته تفنگی که هر بار در لوله آن باروت وساجمه می ریختند. اما یک چهار یک از یک من گوشت ، نشان از نوعی تهید سنی است یا ؟. ولی محتوای آن ها نیز از هر دری و موضوعی است. در این چامه ها نباید به دنبال پیوستگی موضوعی و معنایی بود. اما نام و نشان هایی را بیان می کنند که در خور دقت و توجه می باشد. هر چامه و یا بیت ، خود دیدگاهی است در محدوده آرمان ها و آرزو های کسانی که خواسته اند فرزند خود را به خانه بخت بفرستند. آن که دارا و صاحب ثروت بوده است، می خواهد به خاطر ازدواج فرزندش حمام و گرمابه بسازد که به یاد بود پیوند زناشویی کار خوبی انجام دهد و به یاد گار بگذارد. مانند حمام « آقا زکی » که با طلا و نقره زینت داده شده است و یا حمام « آقا فتا ». که برای موی زیبا و چهره چون قرص ماه عروس ساخته شده است. هنوز هم در گفتگوی این زمان در لرستان از این لفظ « آ » به جای « آقا » بهره می گیرند مانند « آحسن ، آمیرزا و .. » ، به جای « آقا » « آ » به کار می برند. حمام به نام « آزکی » و « آفتا » نیز چنین بود. یا در چامه ای دیگر از قاطر های « هیله هیله » یا اسبانی به رنگ « هیل » یا قهوه ای روشن است که گفته شده که در کهسار به چریدن مشغولند، بارشان مخمل سبز است که برای مادر عروس می برند. این شاید انحصاری بوده است. نشانی از ثروت و مال داماد و همطرازی خانواده ها دارد ، آن هم بار مخمل سبز رنگ که از دیر زمان رنگ دلخواه ایرانیان و رنگی برای لباس زنان میانسال و سالمندان بوده است.

خروس خانه پدر داماد که پی در پی میخواند و خبر از روز وصل می دهد ، باید نوکش را طلا گرفت و هر دو بالش را از زعفران. این به هر حال بیان شادمانه ها و شادمانی این گروه از مردم است.

سیت بیارم ، سیت بیارم ، چارکی گوشت بره
 بونیتو و اشونه دوما تفنگ بس نقره

Sit bëyârem Sit bëyârem ç ârakë gušte
 Bera Bonëto vâ šone domâ tefanky bas noqerra

برایت بیارم ، برایت بیارم ، یک چارک از گوشت بره ر
 بیدازید به شانه داماد تفنگ بست نقره ای را

ای برار جو ، ای حوور جو ، سرمنو قریون تو
 ای قدر خدا نکشم سی حنا ونونه تو

Ey berâr jon ey xovar jon sare mieno qorbone tō

Ie qedar xodâ nakošam si hana vanone tō

ای برادر جان و ای خواهر جان، سر من قربانی شما
 اینقدر خدا نکشد مرا تا زمان و برای حنا بندانتان

روش انتخاب همسر برای پسران

تا دهه های پیشین ، انتخاب همسر برای فرزندان، بیشتر جزو وظیفه پدر ان و یا مادران بود. برای این کار روشهای سنتی و منشهای خانوادگی برای شناخت و مرتبه ظاهری واجتماعی، ثروت و شغل و شهرت ، خوش نامی ، گسترش ارتباط فامیلی سببی ، بخشی از این شرایط بود. از هنگام شناسایی تا بامداد روز « دووات یا عروسی » چنین روشی به کار گرفته می شد.

۱ کار شناسایی دختر. برای این کار، با پرس و جوهای فامیلی، دختری را از خانواده ای شناسایی می کردند. در این زمان پیغام و پاسخهای پنهانی به وسیله زنی که معمولی بند انداز و آرایشگر خانواده ها بود و به نام رافه نیز شهرت داشت رد و بدل می شد.

۲ سرنجه گرته *serenja gerete* پس از توافقه‌های زنان یعنی مادر عروس و داماد آینده که نمایندگی را داشتند، چند کلانتر زن از سوی خانواده شوهر آینده به خانه پدر بی بی *Beyi* یا عروس برای دیدن خانواده و گپ زندهای دیگر می رفتند نزدیک دیدن قیافه و سلامت جسمی و نداشتن نقص عضو دختر مورد نظر را می دیدند. از جمله گاه در وقت پذیرایی و آوردن چای و یا قلیان وسیله دختر، اغلب به بهانه ای نفسش را بو می کردند که دهانش بد بو نباشد. این کار را سرنجه گرته *serenga geret* می گفتند. اگر انتخاب صورت می گرفت، از روزهای بعد و برای آشنایی بیشتر، دید و بازدیدها تکرار می شدند. سر انجام خانواده داماد از پدر دختر می خواست تا بصورت و ریز «آواز یفه» خود را که شامل «شیر بها» و مبلغ پشت عقد گردن بند و دست بند طلا برای عروس و نیاز مندیهای دیگری مانند قند، چای، برنج، نبات، روغن، گوسفند زنده، حنا و دو یا سه خلعتی به صورت پارچه برای دایی و یا عمو و یا مادر بزرگ به همراه فهرست درخواستی، برای خانواده داماد، فرستاده می شد. گاهی همه آن در خواستها پذیرفته می شد و یا آن را کم و یا زیاد می کردند و به امضا می رسید، اجرا می شد. و این کار نامزدی در شهر، «دسگیرونی» را در بخش چگنی، «پاگیره» می گویند.

۳ شب دست بوسان

این آیین پس از انتخاب و توافق دو خانواده، به احترام و سپاس، یک شب با آگاهی قبلی، چند تن از کلان مردان و زنان فامیل داماد، به خانه پدر عروس می رفتند و با خود شیزینی می بردند. پس از نوشیدن چای، بزرگ مردی از خاندان داماد، خطاب به پدر دختر، از این پیوند با خوشحالی یاد می کرد و اجازه می خواست تا برادر داماد و یا یکی از نزدیک ترین فرد به آنها، به نام قدر شناسی و بیان شادمانی، دست پدر و یا پدر بزرگ عروس که در مجلس بودند، ببوسد. و این کار تکیدی از رضایت و شادی بر پیمان و پیوند این دو دودمان بود. زنان نیز در اطاقی دیگر به «کل زدن - *kel zaye*» و ترانه سرایی می پرداختند. «کل، صدایی است آوا و صدا را با چرخش زبان در دهان، سر می دهند که نشانه شادمانی است. این چامه نخستین چامه ها و بیت ها بود که خوانده می شد.

ایمشو ویش چارده شوویشه، ها ز نیم چو و دهل

شو چراغه، روز چراغه، میوریم خرمن گل

Imšow viš čârda šowiša hâ zeniem ču ve dohel

ow čerâqa ruz čerâqa mie varime xarmene golš

امشب، چهارده شب است، داریم چوب بر دهل می ز نیم

شب چراغان است و روز چراغان است، می بریم خرمن گل

کل زنون ای کل زنونی، کلتونه بلن زنیت

هر کمتو خور دومایت، کلتونه د دل زنیت

Kel zenoney kezenoney keletone bolen zeniet

Har komto xovare domâ keletone de del zeniet

کل زن ها، ای کل زنها، کلتان را بلند بزیند

هر کدام از شما خواهر که خواهر دامادید، کلتان را در دل بزیند

کله شیر ، بخو بخونه ، زیواره تا روز بخو
نوکشه طلا بییرم هر دوبالش ز عفرو

Kelašier baxo baxona zievâra tâ ruz baxo

Nökeše telâ beyirem har dö bâleş zafero

خروس « کله شیر » بخوان بخوانی دارد، از پیش از شب « زیوازه » تا روز می خواند

نوکش را طلا بگیرم و هر دو بالش را از زعفران

۴ **دس گیرونی dasgironi** یا نامزدی ، به خانواده های دوسوآغاز می شد و اغلب برای این کار نشانه ای برای « بیبی » یا عروس فرستاده می شد که چند قواره پارچه و یا انگشتری و یا گوشوار طلا بود. پس از آن هم هر بار که مادر داماد به دیدار خانواده عروس می رفت، باید با خود هدیه هایی برای عروس آینده خود می برد.

۵ **فرستادن و تحویل آوو ازیفه – ow azifa**

پیش از انجام آیین عقد و صیغه جاری کردن ، برابر ریز و فهرستی از برنج و روغن و نبات و حنا و گوسفند قند و چای و شیرینی ، که پیش از آن توافق شده بود، در طبقات چیده می شد و به وسیله افراد طبق کش در یک بعد از ظهر به خانه عروس فرستاده می شد و چند تن از زن و مرد، همراه بودند تا به خانواده عروس ، تحویل دهند. از آن به بعد زنان فامیل در دو خانواده ، ترانه سیت بیارم را نواگری می کردند. در این ترانه، گاه سپاس از خداوند است در پیوند با دختر عمو :

هرچه دارم، هرچه نارم ، ای خدا دش وه ایما

تاته زاکی خم بیتره ، د غریو کی بی وفا

Har čie dârem har čie nôrem ii xodâ daš ve iemâ

tâtazâkey xom bietera de qariv key bie vafâx

هرچه دارم و هرچه ندارم، این خدا دادش به ما

دختر عمومی خودم بهتر است از غریبه بی وفا

سپس وعده و وعید ها و مژده به عروس برای آینده ای بهتر در خانه داماد از آوردن باری از گل و یا باری از حنا و یا ساختن حمام بهتر از حمام «آزکی» یا آقا زکی یا «آقا فتا» که شاید نامی از نامداران بومی لر بوده که حمامی برای مردم ساخته بودند . این را کاری نیک دانسته و بر زبان نواگران پیشین رفته و بر جای مانده است تا دهه های پیش، حمامهای شهر خرم آباد به نام سازندگان آنها مشهور بود. مانند حمام باشی و حمام حاج اسد الله و حمام والی و مانند آن. این شیوه حمام سازی کاری نیک به حساب می آمد و در هر شهر انجام می شد. این روش نمونه ای از نیکو کاری بود ، پیشینه ای تاریخ باستانی ایرانی ها دارد. در زمان ساسانیان نیز، در خانواده های ثروتمند و شاه زاده ها ، آتشکده می ساختند می ساختند گاهی آن را به دختران طایفه ، تقدیم می کردند و نام دختر طایفه را ، بر روی آن می گذاشتند . شاپور اول، در نقش رستم نوشته، « این آتشکده را ساختم برای خسرو ادورآناهیت ، برای روح و روان دخترمان ادورآناهیت ، ملکه ملکه ها که نامش برای همیشه بماند » این نوع هدیه هارا در فرهنگ ایران، پس روان ، می گفتند و این کار ی معنوی بود که در آمدش نیز به آنها تعلق داشت و بایدطوری نگهداری می شد که برای خانواده ها بماند.

بی عمومی سیت بسازم ، چی حموم آزکی

دورش طلا بییم مینشه نقره پتی

Yeiy Hamomie sit basâzem či hamome âzaki

reše Telâ bieyirem mieneše noqrey patiöd

یک حمامی برایت بسازم مانند حمام آقا زکی
دورش را طلا بگیرم و میانش را از نقره تنها

بی حمامی سیت بسازم چی حمام کی آفتا
تا بشوره زلف مشکین، تا درآیه قرص ماه

Yei hamomei sit basâzem či hamom key â Fatâ

Tâ bašura zelfe meški tâ derâya qors mâh

یک حمامی برایت بسازم مانند حمام آفتا
تا بشوید زلف مشکین، تا درآید « از حمام » قرص ماه

سیت بیارم سیت بیارم ، باری گل باری حنا
گلایا سی سر جاشن ، حنایا سی دس و پا

Sit beyârem Sit beyârem bârie gol bârie Hanâ

Goleyâ si sare jâtan Hanâyâ si das o pâ

برایت بیاورم برایت بیاورم ، باری گل و باری حنا
گل ها برای بستر و حنا ها برای دست و پا

روز عقد کنان و خواندن صیغه عقد

پس از فرستادن « او از یفه » ، مجلس عقد کنان به دعوت پدر عروس در منزل او برگزار می شد. در روزگار گذشته ، معمول بود که برای انجام جاری کردن صیغه عقد ، پدران عروس و داماد با چند تن از نزدیکان ، به خانه یکی از روحانیان شهر می رفتند و به وکالت از سوی دختر و پسر مراسم وسیله روحانی پیت می شد. عقدنامه ای دریافت می کردند. برای طبقه بالای جامعه عقدنامه های ویژه تهیه می شد. در این عقدنامه ، هم مبلغ مهریه و هم فهرستی از جهیزیه عروس در حاشیه آن نوشته می شد. از زمانی که دیگر گونیهای اجتماعی داده شد، این کارها به مراجع قانونی سپرده شده برای کسانی که امکان مالی داشتند، از دو یا چند روحانی شهر و افراد سر شناس هر دو فامیل و نیز یکی از سر دفتران رسمی شهر برای خوردن ناهار و پس از آن جاری کردن عقد دعوت می شد. و به گفته پیشینیان مهرش می کردند.

بیا تا ریمو ، مهرش کنیم ، از پدرش راضیه
کدخدا بووه ای دختر ، ملا میرزا قاضیه

Beyâ tâ reymo mahreš keniemo arke bowaš râziya

Kad xoda bowa I doxter Molâ Mirzâ qâziya

بیا تا برویم مهر « به فتح م » و عقدش کنیم ، اگر پدرش راضی است

کدخدا ، پدر این دختر ، ملا میرزا ، قاضی است

۵ - « رخت برو » یا رخت بران، پس از آن انتخاب و موافقت کامل دو خانواده ، خرید پارچه برای لباس عروس بود به دعوت مادر داماد، عروس و مادرش و دو تا سه نفر از بانوان خانواده به بازار رفته و پارچه های گوناگونی انتخاب و خریداری می کردند. روز پس از آن آیین « رخت برو » یا رخت بران که به همراه یک درزی یا خیاط، که از پیش از آن لباسهای زنان خانواده عروس را می دوخت ، به خانه عروس دعوت می شد و با حضور مادر و خواهر و چند تن از بستگان خانواده داماد، درزی پارچه ها را اندازه گرفته می برید و برای دوختن، با خود می برد. اغلب یکی از چامه های ترانه ، این بود:

دختری دو مه له هاری، اشه بانو نومشه

جومه کش مخمل گلدار ، مرواری دنونشه

Doxterie du mahla hari aša bānu nomešā

Jomakaš maxmale gol dār Morvāri Denoneša

دختری در آن محله پایین ، اشه بانو نامش است
پیراهنش مخمل گل دار است و مروارید دندان هایش .

سیت بیارم ، سیت بیارم «کلنج ی» ۱ دو ارو وو

خت بوورش ، خت بوووزش ، رو ده کل نو جو

Sit beyârem Sit beyârem Kolenjey du Arövo

šXot bövereš xot bövuzē rō de kele nō jevo

برایت بیارم ، برایت بیارم جلیقه ای مخملی از عربان
خودت آن را بدوز و خودت بپوش و به بستر داماد نو جوان برو

از این زمان در هر دو خانواده ، زنان و دختران ترانه شادمانه « سیت بیارم » را در یک گروه و یا در دو گروه ، به صورت پیام و خطاب به ب- beyi یا « زوما یا داماد » و یا به پدر یا مادر آنان سر می دهند مهمتر آنکه در این تک چامه ها ، واژه هایی است که نام چیزی یا جایی و یا مکانی است که از یاد مردم رفته اند. از جمله « گره » نوعی واحد وزن یعنی یک چهارم من و یا در مقیاس سطح یک چهارم ذرع بوده است. یا « پول نادری » که منظور سکه نادر شاهی است. در این چامه ، چهل گره گندم فروخته و یا آن را با پول نادری عوض کرده است برای خرج عروسی سبزه و شیرین چادری

چل گره گنم فروختم ، دم و پیل نادری

همیشه خرج تو کردم ، سوز شیرین چادری

čel gerie gannem feroxtem dam ve piļ Nâderičč

Hamaše xarje to kerdem söze širin čâderi

چهل گره گندم فروختم ، دادمش به پول نادرشاهی

همه اش را خرج تو کردم ، سبزه شیرین چادری

لباس زنان و مردان

لباس داماد و چاک پیراهن نیز نیاز به توضیح دارد. در آن زمان که چرخ خیاطی هنوز به این دیار نرسیده بود، پیراهن و شلوار و به طور کلی لباس زنان یا مردان، به وسیله دوزندگان زن برای زنان و مرد برای مردان، بریده و دوخته می شد. من خود در سالهای کودکی و نو جوانی دوزندگان زن را دیدم که در کار خود دقت و توجه داشتند. یک بار بریده های پارچه را به هم می دوختند و یک بار هم دوخته ها را سردوزی می کردند. این کار به دو دلیل بود. هم برای دوام دوخت و هم آن که شپش نتواند در لایه های آن، تخم گذاری کند. لباس زنانه در شهر و روستاهای لرستان، از نظرنوع پارچه و گرانی و ارزانی قیمت، اغلب تفاوت داشتند. از نظر شکل و حالت یک شکل بودند. پیراهن زنان، هم از جلو و هم از پشت، یقه و دکمه داشتند. از آن نظر دویقه می گفتند. زیرا اگر روبه جلو چرکین و کثیف می شد، تا زمانی که دسترسی به مواد شوینده پیدا کنند، آن را پشت و رو کرده می پوشیدند.

(برای آگاهی بیشتر در باره لباس، به جلد نخست آثار باستانی لرستان، تاریخ جغرافیایی و اجتماعی لرستان، چاپ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ص ۱۸۸ تا ۱۹۳، مراجعه شود)

شب عروسی و آیین زفاف :

در برگزاری « دووات Dowāt » یا عروسی در شهر، شب بسیار مهمی به حساب می آمد و دعوت شدگان بیشتر خانواده های وابسته به فامیل بودند در دوماحل خانوادگی عروس یا در منزل داماد به خوردن شام، دعوت می شدند پس از آن، گروهی از زنان و مردان خانواده داماد به خانه عروس آمده و او را با خود، پیاده یا با درشکه در حلی که نواگران بومی آهنگ های و شادمانه ویژه ای اجرا می کردند، عروس را ب حرکتی آرام به خانه داماد می بردند.

داماد به پیش باز آمدن عروس

در فاصله میان خانه عروس و خانه داماد، اگر به هم نزدیک بودند، عروس را در حالی که دونه از نزدیکان داماد زیر بغل او را گفته و روبند بر سر و چهره اش انداخته بودند، پیاده به راه می افتادند گروهی از مهمانان نیز آنها را همراهی می کردند. اما در این فاصله، داماد سه بار باید آیین پیشبازی احترام و تعظیم کردن و سر فرود آوردن به عروس را انجام می داد، بار سوم باید او را بغل کرده و تا جلو خانه و یا اطاق ویژه عروس، آور و به زمین می گذاشت. این یکی از کارهایی بود که باید انجام می شد. اگر داماد توانایی بغل کردن او را نداشت، اغلب پدر داماد به نسبت سن و توانایی و به احترام خانواده، او را برای فاصله ای بغل کرده می برد. در این حال نوازندگان هم نواهای شاد، می نواختند. اگر فاصله دور بود، نخست با درشکه تا نزدیک خانه داماد آمده سپس آیین استقبال داماد به همان ترتیبی که شرحش آمد، انجام می شد.

پابی – pā beyi

یکی از همراهان عروس، زنی است به نام کاری او « پابی pā beyi » یا ساقدوش که با خود بقچه ای با محتوای پارچه ای سفید داشت. که باید پیش از آمدن عروس و داماد به اطاق خواب، بر بستر زفاف عروس و داماد سنجاق می شد. منظور از این کار خون بکارت عروس را در نخستین ارتباط جنسی با داماد و همسر آینده، بر پارچه سفید می گرفتند که نشانه صداقت و پاک دامنی عروس و نیک نامی خانواده عروس بود، ضبط می کرد و و به حاضران نشان می داد. « پابی » سپس و بلا فاصله پارچه را به همراه برده و تحویل خانواده عروس می داد و اگر آن ها لازم می دانستند، آن را به زنانی از فامیل، نشان می دادند. در نخستین دیدار، باید داماد، هدیه ای به عروس تقدیم کند تا اجازه دهد روکشایی شودو آن را «ری گشونه – Rigošona» می گفتند

یکی از همراهان عروس زنی است به نام پابی pābeyi که با خود بقچه ای با محتوای پارچه ای سفید داشت. که باید بر بستر زفاف عروس و داماد سنجاق می شد. منظور از این کار خون بکارت عروس را در نخستین ارتباط جنسی با داماد و همسر آینده، بر پارچه سفید می گرفتند که نشانه صداقت

و پاکدامنی عروس و نیکنامی خانواده عروس بود. «پا بپی» نیز بلافاصله پارچه را تحویل خانواده عروس داده و اگر آن‌ها لازم می‌دانستند، آن را به زنانی از فامیل، نشان می‌دادند.

بامداد زفاف:

در بامداد نخستین روز عروسی یا «دووات»، خانواده عروس باتوجه به انجام زفاف، دویا سه کاسه «جوجوش» و دویشقاب نیمروی تخم مرغ، به خانه داماد می‌فرستاد. پس از آن، داماد به همراه یک یا دوفهر از دوستانش برای سپاس‌گزاری به خانه پدر عروس رفته و هدایایی نیز دریافت می‌کرد.

اما ترکیب غذایی «جوجوش» چنین است. صد گرم آرد معمولی گندم بدون سابوس را در صد و پنجاه گرم روغن حیوانی داغ می‌ریزند و پس از سرخ کردن، آن را زمین گذاشته مخلوطی از زیره و رازیانه که پیش از آن نرم ساییده شده، به آن اضافه کرده و بعد صد گرم شکر معمولی نیز به آن اضافه نموده و کامل به هم می‌زنند. برای خوردن آماده شده می‌خورند.

جوجوش را به هنگام زاییدن زنان، برای درد معده و جلوگیری از نفخ و باد کردن معده، می‌دادند و یکی از خوردنی‌ها و خوراکی‌هایی بود که به وسیله آن، مهمانان و دیدارکنندگان از زن زانو را پذیرایی می‌کردند. «پایان»